

Doi: [10.22034/ACLR.2023.701185](https://doi.org/10.22034/ACLR.2023.701185)

دو فصل‌نامه علمی پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی
سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صص ۱۰۳-۱۲۳
مقاله علمی-پژوهشی

بررسی تحولات معنایی دو واژه «گستاخ»، «نخست» (از دوره میانه تا پارسی نو)

مریم طایفه قشقایی*

چکیده

زبان پارسی از گذشته تا به امروز تحولاتی داشته، که عدم شناخت و توجه به این تحولات، نحوی و واژگانی، چه بسا می‌تواند سبب درک نادرستی از متون نظم و نثر سده‌های پیشین شود. دو نمونه از واژه‌هایی که شناخت ناقص آنها مانع از درک صحیح آنها در متون قدیم شده است، در این مقاله بررسی می‌شود. دو واژه «گستاخ» و «نخست» که در پارسی میانه و پارسی دری به کار رفته‌اند در این مقاله بررسی شده تا تحولات معنایی این واژه‌ها مشخص شود و نشان داده شود که معانی آنها در متون پارسی جدید کم و بیش با معانی آنها در متون پارسی میانه تفاوت دارد. ابتدا این واژه‌ها را از نظر ریشه‌شناختی بررسی کرده و سپس با ذکر شواهدی از متون پارسی میانه از جمله مینوی خرد، دینکرد و کارنامه اردشیر بابکان، و متون پارسی نو همچون شاهنامه

*دانشجوی دکترای زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، تهران، ایران. m_tayefeghashghaei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۶/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۲



فردوسی و ذکر معانی‌ای که در فرهنگ‌های جدید، چون لغت‌نامه دهخدا/ برای این دو واژه آمده است، تحول معنایی آنها بررسی خواهد شد. واژه «گستاخ» از گذشته تا کنون دچار تحولات معنایی شده است و مفهومی که در سده‌های اخیر شاعران و نویسندگان و گویشوران از آن بهره جسته‌اند حاصل واکنشی بیرونی از حالات روحی درونی شخص است، در نتیجه دانستن معانی مختلف و سیر تحولات آن در درک بهتر متون راهگشاست. همچنین بررسی واژه «نخست» نشان می‌دهد که هرچند معنای «ابتدا» و «آغاز» در این واژه وجود داشته است اما در مواردی معنای «سپس» بر معنای «ابتدا» غالب است.

کلید واژگان: گستاخ؛ نخست؛ تحول معنایی؛ دینکرد؛ اردشیر بابکان؛ شاهنامه فردوسی.

۱- مقدمه

در متون زبان پارسی، اعم از پارسی دوره میانه و پارسی نو، واژه‌هایی به کار رفته که بعضاً مورد تحولات معنایی قرار گرفته‌اند. این تحولات در فرهنگ‌های لغات کمتر مورد اشاره قرار گرفته است و حتی به معانی قدیم واژه‌ها هم توجهی نشده است. این بی‌توجهی به تحولات معنایی و معانی قدیم واژه‌ها مسلماً باعث درک ناقص و نادرستی از متونی می‌شود که این واژه‌ها در آنها به کار رفته است. دو نمونه از این نوع واژه‌ها که نادیده گرفته شدن تحولات معنایی آنها گاه باعث درک نادرست می‌شود، واژه‌های «گستاخ» و «نخست» است. در بررسی این دو واژه از لحاظ تاریخی، سعی خواهیم کرد ریشه‌شناسی و سیر تحولات آنها را با توجه به شواهدی که از متون دوره میانه چون دینکرد و مینوی خرد و کارنامه اردشیر بابکان و وزیدگیهای زادسپرم و متون جدید چون شاهنامه فردوسی ذکر شده مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۱- پیشینه پژوهش

به جز ریشه‌شناختی این دو واژه که در فرهنگ‌هایی همچون فرهنگ ریشه‌شناختی محمد حسن‌دوست و یا فرهنگ زبان پهلوی یدالله منصوری آمده است، تاکنون پژوهش مستقلی درباره واژه «گستاخ» صورت نگرفته است. درباره واژه «نخست»، فتح‌الله مجتبیایی ضمن مقاله‌ای با عنوان «چند نکته‌ای دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه»^۱ توضیحاتی داده‌اند که در ادامه مقاله به آن نیز ارجاع داده شده است.

۱-۲- روش گردآوری داده‌ها

در این مقاله از روش کتابخانه‌ای و جستجو در منابع و تحلیل داده‌ها استفاده شده است. ابتدا واژه «گستاخ» از نظر ریشه‌شناسی با توجه به منابعی چون فرهنگ‌های کریستین بارتلمه، پاول هرن، هانس رایخلت و محمد حسن‌دوست و یدالله منصوری بررسی شده است سپس تعریفی که امروزه از معنای گستاخ در زبان پارسی متداول است و کاربرد دارد بیان شده و بعد از آن به ذکر مثال‌هایی از متون دوره میانه چون دینکرد و کارنامه اردشیر بابکان، و شواهدی از شاهنامه و برخی متون دیگر پرداخته‌ایم. واژه نخست نیز به همین ترتیب مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- گستاخ

محققان برای این واژه دو ریشه‌شناسی در نظر گرفته‌اند. از نظر هرن واژه «گستاخ» از *vistāka* به معنی جسور و شجاع است (Horn, 1893:205). *vistāka* از صفت اوستایی *staxra* = سخت، محکم، (Reichelt, 1911:269) یا *staxta* = شجاع، با پیشوند *vi* ساخته شده است.

۱. این مقاله نخستین بار در مجله آئینه، شماره‌های ۸ و ۹، سال ۹، آبان و آذر ۱۳۶۲ و سپس در کتاب *قال و مقال عالمی - مجموعه جستارها و گفتارهای استاد مجتبیایی -* به چاپ رسیده، که نگارنده از کتاب نامبرده استفاده کرده است.

پیشوند vi بار معنایی متفاوتی به واژه‌هایی که در کنارشان قرار می‌گیرد می‌افزاید. گاهی معنای «مخالف» و «ضد» می‌دهد؛ مثل vidēwdād = قانون ضد دیو. گاهی معنای «شدت» یا «فراوانی» و «تأکید» را می‌رساند؛ مانند: vitāxtan گداختن (شدت)، vistar بستر (فراوانی)، vitaštan گذشتن (تأکید). در واژه vistāxta نیز مفهوم «شدت» را افزوده است.

هوبشمان «گستاخ» را از višta-ahvā ایرانی‌باستان مشتق دانسته است به معنی «دارای انگیزه یا روحیه‌ای رها». Višta از šta از ریشه hāy = بستن، با پیشوند vi (مفهوم ضد را افزوده است) در معنای «آزاد و رها»، و پسوند ahvā = انگیزه، از ریشه hav² انگیختن، (Reichelt, 1911:276) است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵، ش: ۴۴۲۹).

با توجه به توافق نظر دانشمندانی چون بارتلمه و مایرهوفر و مکنزی، نظر هرن بیشتر قابل قبول است و واژه به معنای سخت و استوار است و بر حسب مورد به معنی دشوار و آسان نشدنی، و هم به معنی شخص گستاخ و تغییرناپذیر و استوار است. مکنزی در فرهنگ پهلوی خود ذیل wistāx، آن را به معنی مطمئن (confident) آورده (Mackenzie, 1971:92)، که با گسترش معنی با استواری و تغییرناپذیری نوعی همانندی معنایی دارند. رایخلت ذیل stāhya = محکم، استوار، نوشته از ریشه stā (یا همان stā(h) (Reichelt, 1911:269). بارتلمه نیز صفت stāhya را به معنی «استواری و ثبات» آورده و از همین ریشه گرفته است (Bartholomae, 1961:1606). در فرهنگ سنسکریت مایرهوفر نیز به صورت stahm آمده است (Mayrhofer, 1996:III/509).

«گستاخ» که به صورت‌های «استاخ» و «بستاخ» نیز تلفظ شده است، از دوره باستان به میانه تحولاتی از نظر معنایی به خود گرفته است. به طور مثال در پارسی میانه مانوی به صورت wistāhīh به معنی «اعتماد» و «پشت‌گرمی» آمده است (Boyce, 1977:97). همچنین از نظر تلفظ با توجه به گویش‌های مختلف، صورت‌های متفاوتی پیدا کرده است؛ در پارسی wistāf = جسور، گستاخ؛ در کردی bistach = گستاخ، بی‌پروا و شجاع؛ در ارمنی vstah = مطمئن، معتمد و شجاع مورد استفاده بوده است (حسن‌دوست، ۱۳۹۵، ش: ۴۴۲۹).

واژه «گستاخ» که از دوره میانه به بعد به صورت‌هایی که در بالا گفته شد به کار می‌رفته و تا حدود قرن ۵ و ۶ هـ. در معنی «مورد اعتماد و مطمئن»، هم کاربرد داشته (شواهد در ادامه ذکر شده است)، امروزه با تحدید معنایی روبرو شده است یعنی معانی «معتد، با اعتماد به نفس و استوار و رها» دیگر از آن برداشت نمی‌شود، و تنها در معنای «جسور و بی‌شرم» کاربرد دارد. به طور مثال: در فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا/ ذیل واژه «گستاخ» از قول فرهنگ برهان قاطع و غیث اللغات، تنها معانی «بی‌ادب و دلیر و تند، بی‌پروا و متهور و بی‌پرده»، ذیل «گستاخ بودن»، «بی‌شرم بودن و وقیح بودن و بی‌حیا بودن»، ذیل «گستاخ آمدن»، «دلیر آمدن و جسور آمدن و بی‌پروا آمدن» نوشته شده است. در دیوان حزین لاهیجی، شاعر قرن دوازدهم هـ. ق.، غزلی را با ردیف گستاخ (حزین لاهیجی، ۱۳۷۸: ۲۹۶) در همین معانی که ذکر شد با این مطلع مشاهده می‌کنیم: «ای نگاه تو بی غارت دلها گستاخ / غمزه شوخ تو با مؤمن و ترسا گستاخ». همچنین صائب در دیوان خود به وفور از «گستاخ» در معنای «جسور، بی‌ادب» استفاده کرده است، از جمله «بعد عمری از لب لعل تو بوسی خواسته است / اینقدر از صائب گستاخ، رنجیدن چرا؟» (صائب، ۱۳۳۶: ۱۵). به همین ترتیب در تارنماهای مختلف مشاوره خانواده عناوینی چون «۱۰ روش هوشمندانه برای برخورد با افراد گستاخ» یا «علت گستاخ و بی‌ادب بودن کودکان امروزی چیست» و... را می‌بینیم.

پیش از آنکه به معانی مختلف این واژه در متون بپردازیم گمان می‌رود که در درک معنا و مفهوم این واژه و سیر تحول آن باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد و آن این است که به نظر می‌رسد این واژه یک بازتاب و حالت بیرونی دارد و یک واکنش و حالت درونی، که در شخص ایجاد شده است. وقتی می‌گوییم کسی «گستاخ» است، در واقع یعنی آن شخص از نظر روانی و درونی به حالت اطمینان قلبی کامل در مورد خود و آنچه در ذهن دارد رسیده است که این اطمینان خاطر درونی به او این اجازه را می‌دهد که هر واکنش و رفتاری را که گمان می‌کند درست است نشان دهد. این که ما به کسی بگوئیم «گستاخ» و منظورمان این باشد که او «بی‌ادب» یا «جسور» است، در واقع همان واکنش بیرونی این حالت اطمینان‌داشتن است، که در سده‌های اخیر تنها همین مفهوم «جسور و بی‌ادب» که نشأت گرفته از «حالت مطمئن

بودن وضعیتِ روانی» است مورد استفاده قرار گرفته است. به طور مثال، وقتی کسی در دفاع از خودش با صدای بلند با طرف مقابل حرف می‌زند این صدای بلند بازتاب حالت درونی اوست نه نشانه بی‌ادبی، چرا که او به حالتی از اطمینان خاطر درباره خود رسیده است که با قاطعیت و بدون ترس و محکم و استوار به این شیوه (صدای بلند) از حق خود دفاع می‌کند. مثالی ملموس‌تر این است که امروزه بسیار دیده شده که افراد به خاطر اطمینانی که از حق و حقوق خود دارند در شبکه‌های اجتماعی درباره موضوعات مختلف اظهار نظر و نقد و تحلیل می‌کنند. این امر تا چند سال پیش بی‌ادبی و گستاخی محسوب می‌شد اما امروزه دفاع از حق است. حال با توجه به نکته‌ای که در بالا درباره درک معنای این واژه با توجه به حالت‌های درونی و واکنش‌های بیرونی گفته شد، شواهدی از یکی از مهمترین متون گذشته ایران، دینکرد^۱، و همچنین شاهنامه و متون دیگر برای معانی اصلی و فراموش شده واژه «گستاخ» (که همان حالت درونی که در شخص ایجاد شده) ذکر می‌گردد.

۲-۱-۱-در معنای «اعتماد کردن یا مطمئن بودن»

مینوی خرد:

Ud pad har kas pad-iš **wistāx** būdan awestwārīh weh (*Danāk-u Mainyō-I Khrad*, 1913:1.71)

و برای اعتماد داشتن هر کس به او (به آدمی / شخص)، استواری بهتر است.

کارنامه / اردشیر بابکان: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

Zad šud ān kas kē pas az imrōz pad hēč zan pad gēhān **wistāxv** ud abēgumān bawēd.

کشته شود (مرده باد) آن کس که پس از امروز به هیچ زن به گیهان گستاخ و بی‌گمان بود

(کارنامه / اردشیر بابکان، ۱۳۹۷: ۹۱-۹۰).

۱. دینکرد بزرگترین اثر پهلوی است که امروزه در دست داریم. این اثر شامل نه کتاب در زمینه‌های گوناگون بوده که متأسفانه دو کتاب نخست به همراه آغاز کتاب سوم از میان رفته است. موضوع و محتوای این اثر شامل مسائل مذهبی، اندرزی، روایت زندگی زردشت و شرحی از ۲۱ نسک/اوستاست.

دینکرد ششم، بند ۲۸:

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū harw kas tan ī x^wēš ustōfrīt be kunišn ud ō yazadān abespārišn ud ān frāz **wistāx** bawišn kū hagriz tis awiš nē rasēd ī awiš madan rāy zyān.

ایشان این را نیز اینگونه می‌پنداشتند که: هر کس باید استوفرید (=نذر) از تن خویش (=شخصاً) بکند و <خود را> به ایزدان بسپارد و از آن فراز (=پس از آن) **مطمئن** باشد که هرگز چیزی بدو نرسد که از رسیدن آن زیان باشد (دینکرد ششم، ۱۳۹۴: ۶۰-۱۵۹).

دینکرد ششم، بند ۲۹:

u-šān ēn-iz āōn dāšt kū gilag-ōbār ud wīdwar ud pad kirbag tuxšāg ud **wistāx** bawišn ud spas az mēnōgān x^wāhišn.

ایشان این را نیز اینگونه می‌پنداشتند که باید گله اوبار (=متحمل)، شکبیا و به ثواب کردن کوشا و **مطمئن** بود و از مینویان سپاس خواست (=انتظار پاداش کار ثواب داشت) (همان: ۱۶۰). خلاصه‌ای از مثال‌های دیگر از دینکرد:

بند ۴۴:

... kē yazadān andar x^wēštan āōn **wistāx** ud abē-bīm kunēd kū...

... کسی که ایزدان را نسبت به خویشان آنگونه **مطمئن** و بی‌بیم سازد که... (همان: ۱۶۲)

بند ۱۲۸:

... Ud ōy-iz ī abēr nigarīdār ud dānāg mard **wistāx** nē bawišn...

... و حتی آن مرد بسیار دقیق و دانا نباید **مطمئن** باشد که... (همان: ۱۷۷).

بند ۱۴۲:

Ud pad x^wēš dārēnd ud **wistāx** hēnd...

... و آنها را از آن خویش شمارند و **مطمئن** باشند که... (همان: ۱۷۹).

مثال‌های دیگر در دینکردششم در همین معنی و معانی «مطمئن‌تر» و «اعتماد» و «اعتماد به نفس» در بندهای ۵۹، ۱۵۲، ۲۴۷، ب(۲-۱۴)، ب(۱۶)، پ(۵۱)، ث(۷)، پ(۶۵)، پ(۱۱)، پ(۱۲)، ث(۳۸ج)، نیز آمده است.

شواهدی از دینکردچهارم

Ka-šān abāz-iz ō bahr ī hangāmīh dād, pad wēš wistāxēnīdārīh abāz
uzmūd.

M4,426,10 ... که آنها باز بهره و فایده‌ای را که در زمان باید بدهند، داده‌اند و این امر با

اطمینان زیاد آزموده شده است (دینکرد چهارم: ۱۳۹۳، ۴۹).

در شاهنامه فردوسی، لفظ گستاخ در معانی «اعتماد داشتن یا اعتماد کردن»، «مصمم و مطمئن بودن»، «آرام یافتن و مطمئن شدن»، «تکیه کردن و دل‌بسته شدن» آمده است. البته واژه گستاخ همان طور که در لغت‌نامه‌ها نیز آمده است، معانی مختلفی همچون بی‌شرم و جسور دارد که نگارنده نیازی به ذکر شواهدی برای آنها نمی‌بیند چرا که با رجوع به فرهنگ‌های لغت به این شواهد می‌توان دست یافت، و نیز امروزه در زبان کاربرد فراوان دارد. ما از معانی و شواهدی سخن می‌گوییم که در فرهنگ‌ها ذکر نشده است.

ذکر شواهد از شاهنامه فردوسی:

در معنای «اعتماد کردن»:

مباش ایچ گستاخ با این جهان که او راز خویش از تو دارد نهان

(فردوسی، ۱۳۷۹، ۸ / ۲۸۹، بیت ۴۰۴۸)

«گستاخ» در اینجا به معنی «اعتماد کردن» است. این بیت مربوط به داستان پادشاهی کسری نوشیروان و سؤال کردن موبد از کسری است. با توجه به معنی و مفهوم ابیاتی که در آنها موبد سؤال‌های مختلفی از کسری می‌کند و کسری نوشیروان پاسخ‌های خردمندانه‌ای می‌دهد، در بیتی موبد می‌پرسد که «کار پرستش به چیست؟ و چه کسی به نیکی یزدان می‌تواند بگراید» (پرسید کار پرستش به چیست / به نیکی یزدان گراینده کیست؟). کسری می‌گوید: «مرد

باریک‌اندیشی که بداند خدا هست و یکی است و در همه کار او را سپاس گوید و اینکه باید نیکی کند تا پاسخ خوب از یزدان دریافت کند و ایمن باشد از گزند». سپس می‌رسد به بیتِ موردِ نظر که می‌گوید «به جهان اعتماد مکن چون جهان رازهایش را از تو پنهان می‌کند یعنی با تو روراست نیست». این بیت در *لغت‌نامهٔ دهخدا* به عنوان شاهدهی برای واژهٔ «گستاخ» در معنی «متهوّر و بی‌پروا» ذکر شده است.

بیتی دیگر از داستان پادشاهی شیرویه، که از زبان باربد، نوازندهٔ مخصوص خسرو پرویز گفته شده است. وقتی باربد به دلیل وضعیتی که خسرو پرویز در آن قرار گرفته، از شدت ناراحتی ناله سر می‌دهد و می‌گوید آن همه عظمت و جلال و دستگاهی که داشتی کجا رفت، به این بیت می‌رسد:

مبادا که گستاخ باشی به دهر که زهرش فزون آمد از پای زهر

(همان: ۲۷۹/۹، بیت ۴۰۲)

واژهٔ «گستاخ» در این بیت به معنای «اعتماد کردن» و «دل‌بسته‌بودن»^۱ است. معنای بیت اینگونه می‌شود که «مراقب باش که به روزگار اعتماد نکنی یا دل‌بستهٔ روزگار نشوی، زیرا زهر یا آسیب او بیشتر از پادزهر یا درمانش است». همچنین در ادامهٔ همین ابیات از زبان باربد آمده:

هر آنکس که او کار خسرو شنود به گیتی نبایدش گستاخ بود

(همانجا، بیت ۴۰۶)

که «گستاخ بود» در این بیت نیز به معنای «اعتماد و تکیه کردن» است. یعنی هر کس که داستان و سرنوشت خسرو پرویز را بشنود نباید به این روزگار «اعتماد کند». این بیت در *لغت‌نامهٔ دهخدا* بعنوان شاهدهی ذیل «گستاخ بودن» در معنای «جسور بودن و جسارت ورزیدن» آمده است.

مثالی دیگر از داستان پادشاهی هرمز دوازده سال بود، در جنگ میان بهرام و پرموده، وقتی پرموده در دژ پناه می‌گیرد و بهرام و لشکریان سه روز منتظر بیرون آمدن او می‌شوند و خبری نمی‌شود، بهرام نامه‌ای به پرموده می‌نویسد و از او می‌خواهد در امان شاه ایران دریابد و هرچه گنج و خواسته دارد با خود بیاورد، پرموده در جواب به او می‌گوید:

تو گستاخ گشتی به گیتی مگر	که رنج نخستینت آمد به بر
به پیروزی اندر تو کشتی (تکبر) مکن	اگر تو نوی، هست گیتی کهن
ندانند کسی راز گردان سپهر	نه هرگز نماید به ما نیز چهر
ز مهتر نه خوبست کردن فسوس	مرا هم سپه بود هم پیل و کوس
دروغ‌آزمایست چرخ بلند	تو دل را به گستاخی اندر مبند

(همان: ۳۸۲/۹، بیت ۱۱۲۸ تا ۱۱۳۲)

با توجه به ابیات بعدی کاملاً واضح است که «گستاخ» در بیت اول به معنی «اعتماد کردن» آمده است. آدمی معمولاً به روزگار و خوشی‌ها و پیروزی‌های لحظه‌ای‌اش اعتماد می‌کند و گمان می‌برد که این کامیابی‌ها دائمی است. در حالی که روزگار رازهای نهفته‌اش را برای ما آشکار نمی‌کند. رواقی در فرهنگ شاهنامه، این بیت را بعنوان شاهدی ذیل «گستاخ گشتن» در معنای «مغرور شدن و خود بزرگ‌بینی پیدا کردن» آورده است. «گستاخی» در بیت آخر نیز به نظر می‌رسد همین معنی را بدهد. یعنی روزگار دروغگوست و به او اعتماد مکن. (شاید هم گستاخ در اینجا «بیهوده یا به راحتی» و یا «با خاطر جمعی» معنی بدهد، یعنی: روزگار دروغگوست، بیهوده یا به آسانی و اطمینان خاطر به او دل مبند)

در داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، زمانی که کیخسرو می‌خواهد به فرمان ایزد گوش کند، و تخت و تاج شاهی را رها کرده تا به جای نامعلومی برود که هیچ کس زان پس او را نبیند. در آن هنگام که سفارش مردمان و پردگیان خود را به لهراسب می‌کند، رو به همراهان و یارانش کرده و می‌گوید:

مباشید گستاخ با این جهان که او بتری دارد اندر نهان

(همان، ۴۱۰/۵، بیت ۲۹۷۰)

واژه «گستاخ» در این بیت نیز به معنی «اعتماد کردن» است. به این جهان اعتماد و تکیه مکنید، زیرا که او هر لحظه اتفاقات بدتر از آنچه برایتان رخ داده در چننه دارد.

۲-۱-۲- در معنای «مصمم بودن^۱ در رأی و اندیشه» و «استوار گردانیدن»

ز هومان گریزان بشد پهلوان
شکست اندر آمد به رزم گوان
بدادند گردنکشان جای خویش
نبودند گستاخ با رای خویش

(همان، ۹۵/۴، بیت ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶)

این بیت مربوط به داستان فرود سیاووش، جنگ کاسه‌رود است، جنگ سختی که بین تورانیان و ایرانیان در گرفته است. تورانیان برای شکست ایرانیان با رأی و نظر هومان، برادر پیران و پسه، تصمیم می‌گیرند به قلب سپاه ایران حمله کنند. چون فریبرز، پسر کیکاوس تاب مقاومت در خود نمی‌بیند، فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد و دیگر پهلوانان نیز پراکنده می‌شوند. گستاخ در این بیت به معنی «مصمم» و «مطمئن» نبودن در اندیشه و تصمیمی است که گرفته بودند. همچنین می‌توان گفت «با رأی خویش یک جهت و صادق نبودند».

در داستان سیاوش، زمانی که گیو به کین‌خواهی خون سیاوش می‌خواهد سر پیران و پسه را ببرد، فرنگیس وساطت می‌کند که او در حق ما خوبی کرده و او را ببخش و آزاد کن، گیو می‌گوید من سوگند خورده‌ام که وقتی به او دست یابم زمین را از خونش سرخ کنم، در این حال کیخسرو می‌گوید:

بدو گفتم کیخسرو ای شیرفش
زبان را ز سوگند یزدان مکش
کنونش به سوگند گستاخ کن
به خنجر ورا گوش سوراخ کن
چو از خنجرت خون چکد بر زمین
هم از مهر یاد آیدت هم ز کین

۱. (نک. رواقی: همانجا)

(همان، ۲۲۲/۳، بیت ۳۳۸۶ و ۳۳۸۷)

«گستاخ» در اینجا به معنی «استوار و مطمئن کردن» است. در قدیم رسم بوده است که با خون پیمان و سوگند را استوار می‌کردند. علی‌رواقی در کتاب فرهنگ شاهنامه ذیل «گستاخ کردن»، این بیت را به عنوان شاهدهی برای معنی «ترس و هراس را از کسی دور کردن» ضبط کرده‌است (رواقی ۱۳۹۰: ۱۹۰۳/۲)

۲-۱-۳- در معنای «آرامش یافتن، مأنوس شدن»^۱

در داستان پادشاهی یزدگرد بزه‌گر، وقتی پس از مرگ یزدگرد سپاهیان در مرزهای ایران به غارت می‌پردازند و ایران دچار آشوب می‌شود، بزرگان ایران شخص خردمندی به نام جوانوی را نزد منذر می‌فرستند تا شاید از غارت سپاهیان امان یابند و به یاری آنها به ایران بشتابند. وقتی جوانوی به درگاه بهرام و نزد منذر می‌رسد، فردوسی چنین روایت می‌کند:

بپرسید بسیار و بنواختش
بخوبی بر تخت بنشاختش
چو گستاخ شد زو بپرسید شاه
کز ایران چرا رنجه گشتی به راه

(فردوسی، ۱۳۷۹، ۲۹۰/۷، بیت ۴۶۴ و ۴۶۵)

در این بیت «گستاخ» نیز به معنای «آرام یافتن و مطمئن شدن» از شرایطی است که شخص در آن است. زیرا وقتی جوانوی، بهرامشاه را می‌بیند از برز و بالای او شگفت‌زده می‌شود و در یک لحظه همه چیز را فراموش می‌کند. پس بهرام او را می‌نشانند، و از او به خوبی پذیرایی می‌کند تا وقتی که جوانوی «به خود می‌آید» و از شرایطی که در آن قرار دارد احساس آرامش و اطمینان می‌کند، سپس شاه از او می‌پرسد....

۱. (نک: علی‌رواقی، همانجا) در فرهنگ معین نیز یکی از معانی که ذیل «گستاخ کردن» نوشته شده است «رام کردن و مأنوس کردن» است، و شاهدهی از منظومه ویس و رامین نوشته شده است: برون آرند ماران را ز سوراخ / بافسون و کنندش رام و گستاخ.

۲-۱-۴- در معنای «پرزور و قوی»^۱

پذیره فرستاد شَمَّاخ را^۲

چه مایه دلیران گستاخ را^۲

(همان، ۱۴۰ / ۵، بیت ۹۵۷)

بیت فوق از داستان دوازده رخ است، و «گستاخ» در اینجا به معنای «پرزور و قوی» است.

چو بسیار گشت آب گستاخ شد

میان یکی مرز سوراخ شد

(همان، ۳۳۵ / ۷، بیت ۵۲۶)

در این بیت که از داستان پادشاهی بهرام گور است، «گستاخ» به معنای پرزور است. در واقع این پرزوری نشأت گرفته از همان حالت بی‌محابایی و متهوریست که از ویژگی‌های اخلاقی انسان به شمار می‌رود، اما برای آب یا سیل همان صفت «پرزور و قوی» مناسب‌تر است.

۲-۱-۵- در معنای «بی‌پرده و بی‌رو در بایستی بودن»

در کشف‌المحجوب هجویری، داستان کوتاهی درباره‌ی شیخ ابوالحسن بکران شیرازی نقل شده است. روزی زانی که به همسری او درآمده بودند متفق‌القول می‌گویند که هیچ‌گاه شیخ را در خلوت به حکم اسباب شهوت ندیده‌اند، در این میان دختر وزیر که به همسری او درآمده بود می‌گوید: یک روز شیخ به من دستور طبخ خوراک‌های مختلف داد. شب که به خانه آمد نگاهی به طعام‌ها و من کرد، «آنگاه دست من بگرفت و به آستین خود اندر کشید. از سینه‌ی وی تا ناف پانزده عقده افتاده بود. گفت: ای دختر وزیر، بپرس که این چه عقده‌هاست. بپرسیدمش. گفت: این همه لُهب و شدت صبر است که گره بسته است از چنین روی و این چنین طعام صبر کرده‌ام. این بگفت و برخاست. بیشترین گستاخی‌های وی با من این بوده است» (هجویری، ۱۳۸۷: ۳۶۸-۳۶۹)

۱. (نک علی رواقی: همانجا)

۲. در لغت‌نامه دهخدا/ این بیت به عنوان شاهدهی ذیل «گستاخ» آمده، ولی دقیقاً مشخص نشده است که کدامیک از معانی ذکر شده مدنظر نویسنده بوده است.

۲-۲- نخست

واژه «نخست» که در ایرانی باستان *naxvišta* (صفت عالی) به معنی بیشترین، جلوترین است از *naxva-* به معنی «نخست، آغاز» و پسوند *išta* صفت عالی‌ساز درست شده است. در پارسی میانه *naxust*=نخست، و در میانه ترفانی *nox* یعنی «آغاز، اصل و منشأ» و *noxwīr* یعنی «انسان نخستین، آدم» (حسن‌دوست، ۱۳۹۵، جلد چهارم، ش: ۵۰۳۸؛ منصوری، ۱۳۹۸، ۳/۸۵۶). در زیر شواهدی از دو دوره میانه، شهرستانهای ایران‌شهر و وزیدگیهای زادسپرم آورده می‌شود:

Šahrētān Zarang **naxust** gizistag Frāsyāg ī Tūr kard...

(شهرستانهای ایران‌شهر، ۱۳۸۸: ۳۳، ش ۳۸).

شهرستان زرنگ را نخست افراسیاب تورانی ملعون کرد (ساخت) ...

Ka ... mihr abāz ō gyāg ī **naxustēn** mad rōz ud šab hāwand-paymān
handranāy ud nisārīg paymānīg bawēd

(وزیدگیهای زادسپرم، ۱۳۸۵: ۲۴۵، فصل ۳۴، ش ۲۸).

هنگامیکه مهر (خورشید) به جای نخستین آید، روز و شب در درازا به یک اندازه، و به اندازه زمان آغازین باشد.

«نخست» از واژه‌هایی است که امروزه برای کاربران زبان کاربرد صفت عالی ندارد و تنها به معنای «ابتدا» به کار برده می‌شود. هرچند این واژه یک معنا ندارد. در فرهنگ‌های لغت اولین معنایی که برای آن در نظر گرفته می‌شود: «ابتدا» و «اول» است. در لغت‌نامه دهخدا چند معنی دیگر نیز به همراه شواهدی از متون ادبی ذکر شده است که عبارتند از:

(۱) در آغاز؛ بار اول:

درشت است پاسخ ولیکن درست درستی درشتی نماید نخست (بوشکور،

مدبری، ۱۳۷۰، ۹۸، بیت ۲۸۸)

(۲) پیشین؛ یا قدیم:

پژوهنده روزگار **نخست** گذشته سخنها همه بازجست (فردوسی،
۱۳۷۹، ۲۱ / ۱، بیت ۱۲۹)

(۳) از آغاز؛ از قبل:

همی در به در خشک نان بازجست مر او را همان پیشه بود از **نخست** (بوشکور،
مدبری، ۱۳۷۰، ۱۰۰، بیت ۳۳۰)

(۴) اولین:

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست زو دان سپاس (فردوسی،
۱۳۷۹، ۱۲ / ۱، بیت ۲۷)

یعنی اولین چیزی که خلق شده، یا به اصطلاح «صادر اول».

شاهد‌ها و مثال‌های متعدد دیگری در لغت‌نامه آمده است که همه این معانی به نحوی با
تعریف اولیه (ابتداء، اول) مرتبط است اما ظرافت دیگری در معنای این واژه هست که به ندرت
به آن توجه شده است.

یکی از معانی «نخست» همانطور که فتح الله مجتبیایی در مقاله خود نوشته است معادل *next*
در انگلیسی، یعنی «سپس» است.^۱

«در شاهنامه گاهی «نخست» و «نخستین» دلالت بر امری می‌کند که بلافاصله پس از امر
دیگری روی می‌دهد (عیناً مانند *next* انگلیسی، و *nachst* آلمانی)، و در این کاربرد معنایی
شبهه به «سپس» یا «پس از آن» به خود می‌گیرد» (مجتبیایی، ۱۳۹۶: ۱۲۳).

شواهدی از شاهنامه فردوسی

۱. بدان را ز بد دست کوتاه کنم روان را سوی روشنی ره کنم

۱. نگارنده پس از جستجو در معانی مختلف واژه «نخست» در شاهنامه و متون کهن دیگر، نظر خود را با استاد
ارجمند، آقای دکتر فتح الله مجتبیایی، در میان گذاشت و خواهان اظهار نظر ایشان شد، جناب دکتر فرمودند در
ضمن مقاله‌ای که در کتاب *قال و مقال* عالمی نیز تحت عنوان «چند نکته دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه» چاپ
شده است، مطالبی در این مقوله نوشته‌اند. با خواندن نکات ارزشمند استاد دکتر مجتبیایی، از صحت یادداشت‌های
خود مطمئن تر شده، تصمیم به چاپ آنها گرفته شد.

نخست آلت جنگ را دست برد در نام جستن به گردان سپرد
(فردوسی، ۱۳۷۹، ۳۹/۱، بیت ۷ و ۸)
نخست، در بیت دوم به معنای: سپس (next).

۲. برون آورد از شبستان اوی بتان سیه‌موی و خورشیدروی
بفرمود شستن سرانشان نخست روانشان از آن تیرگیها بشست
(همانجا: ۶۹، بیت ۳۱۱ و ۳۱۲)

هنگامی که فریدون کاخ ضحاک را به تصرف خود درآورد، زنان حرمسرای ضحاک را بیرون آورد و دستور داد تا: «زیبارویان را از حرمسرای ضحاک بیرون آورند و سپس آنها را غسل دهند و بدین ترتیب روانشان را از تیرگی‌ها پاک کرد». یعنی واژه «نخست» در اینجا «سپس» ترجمه می‌شود.

کلمه «نخست» را معمولاً در این ابیات به معنای «اول» یا «در آغاز» در نظر گرفته‌اند، در حالی که اگر این معانی درست باشد باید در بیت‌های بعد از آن کلمه «پس» یا «سپس» یا «پس آنگاه» یا «دگر، دیگر» بیاید تا نشان دهد در ابتدا فلان کار را انجام داده و پس از آن دست به کار دیگری زده است، در حالیکه الزاماً این گونه نیست.

۳. پس آگاهی آمد ز فرخ پسر به مادر که فرزند شد تاجور
نیایش کنان شد سر و تن بشست به پیش جهاندار آمد نخست
(همان، ۸۰/۱، بیت ۱۶ و ۱۷)

وقتی خبر پادشاه شدن فریدون به مادرش، فرانک، رسید، او برای شکرگزاری از خداوند، نیایش کنان رفت و غسل کرد و سپس به درگاه خداوند آمد. یعنی نمی‌توان گفت ابتدا به درگاه ایزد آمد و سپس غسل کرد.

۴. به دشت آوردندش از خیمه خوار برهنه سر و پای و برگشته کار
چو از دور دیدش زبان برگشاد ز کین نیاکان همی کرد یاد
ز تور و ز سلم اندر آمد نخست دل و دیده از شرم شاهان بشست

(همان، ۳۵/۲، بیت ۴۲۷ تا ۴۲۹)

وقتی نوذر را از دور دید شروع کرد به سخن گفتن از دشمنی نیاکانش، سپس از تور و سلم سخن گفت و هرچه توانست در حق شاهان پیشین (فریدون و منوچهر) بدگویی کرد.

۵. به گیتی در آن کوش چون بگذری
سرانجام نیکی بر خود بری
کنون رزم سهراب رانم نخست
از آن کین که او با پدر چون بجست

(همان، ۱۷۰/۲، بیت ۱۳ و ۱۴)

اکنون (ابتدا) داستان جنگ رستم و سهراب را نقل می‌کنم، سپس چگونگی دشمنی سهراب با پدرش را.

۶. ابا رستم گرد و دستان به هم
همی گفت کاووس هر بیش و کم
از افراسیاب اندر آمد نخست
دو رخ را به خون دو دیده بشست

(همان، ۱۳/۴، بیت ۸۰ و ۸۱)

کاووس شاه از هر دری سخن می‌گوید و سپس از افراسیاب می‌گوید و اشک می‌ریزد (زیرا به یاد کشتن سیاوش می‌افتد و بلاهایی که بر سرش آوردند).

۷. چو سرو سهی گوژ گردد به باغ
بدو بر شود تیره روشن چراغ
کند برگ پژمرده و بیخ سست
سرش سوی پستی گراید نخست

(همان، ۸۶/۵، بیت ۶ و ۷)

برگش پژمرده می‌شود و ریشه‌اش سست، و سپس سرش به سمت پایین می‌افتد.

۸. چو هر دو برابر فرود آمدند
ابر پیل بر نای رویین زدند
یکی رزمگاهی بیاراستند
یلان هم‌نبردان همی خواستتند
بکردند یک تیرباران نخست
بسان تگرگ بهاران درست

(همان، ۹۷/۶، بیت ۴۷۲ و ۴۷۳)

(ابتدا) میدان جنگ را آماده کردند و پهلوانان برای خود حریف خواستند سپس تیرباران کردند دقیقاً همانند بارش بهاری.

۹. چو بشنید بوذرجمهر این سخن
دلش پر شد از رنج و درد کهن
ز زندان بیامد سر و تن بشست
به پیش جهانداور آمد نخست

(همان، ۲۶۳/۸، بیت ۳۶۰۵ و ۳۶۰۶)

شبهه این بیت پیش‌تر ذکر شد، ابتدا غسل می‌کند و سپس به درگاه ایزد می‌رود.

۱۰. بد و نیک بیند ز یزدان پاک
وزو دارد اندر جهان بیم و باک
کند آفرین بر خداوند مهر
کزین گونه بر پای دارد سپهر
نخست آنکه کردی ستایش مرا
به نامه نمودی نیایش مرا

(همان، ۲۰۶/۹، بیت ۳۳۰۵ تا ۳۳۰۷)

بعد از اینکه ایزد جهان‌آفرین را ستایش می‌کند، می‌گوید: سپس اینکه مرا ستودی و در نامه‌ات مرا دعا کردی.

۳- نتیجه‌گیری

واژه گستاخ از گذشته تا به امروز تحول معنایی داشته است و هنگام مطالعه متون قدیم، نباید تنها معنای امروزی این واژه در نظر گرفته شود، چرا که دانستن گذشته واژگان به درک بهتر متون کهن یاری می‌رساند. همچنین کاربرد معنای «جسور و بی‌ادب» در سده‌های اخیر، بازتاب بیرونی حالت درونی شخص است که او را به درجه‌ای از اطمینان قلبی درباره موضوعی رسانده است و ما تنها به نشانه‌های آن حالت اطمینان خاطر در رفتار بیرونی شخص توجه داریم، وضعیتی روانی که به او اجازه رفتاری را می‌دهد که مغزش در پی آن اطمینان خاطر درونی صادر کرده است. اما مفهوم این واژه بدون در نظر گرفتن حالت اطمینان خاطر که از همان معنای «اعتماد و اطمینان» پیشین آن گرفته شده، در گذر زمان معادل «جسور و بی‌ادب» شده است.

در ابیاتی که در آنها واژه نخست آمده بود و مورد بررسی قرار گرفت، واژگانی چون «دوم» یا «سپس» یا «دگر و دیگر» به دنبال آن و در بیت‌های بعدی نیامده است، این نکته بیانگر این

است که «نخست» در آن بیت‌ها در معنای «ابتدا و در آغاز» نیست. در شاهنامه واژه «نخست» و «نخستین» دو معنی دارد یکی «اول» و «اولین»، و دیگری «سپس». نتیجه‌ای که از این شواهد می‌توان گرفت این است که در متون کهن واژه «نخست» اگرچه همیشه معنی «آغاز» یا «ابتدا» را در خود نهفته دارد، در مواردی هم معنای «سپس» بر معنی «ابتدا» غالب است.

کتابنامه

- حزین لاهیجی، محمد علی بن ابیطالب (۱۳۷۸). دیوان حزین لاهیجی. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار. چاپ اول. تهران: نشر سایه.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۵). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. چاپ دوم. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغتنامه دهخدا، دینکرد چهارم (۱۳۹۳). آذرفرنبغ پسر فرخزاد، آذرباد پسر امید. ترجمه مریم رضایی. زیر نظر سعید عریان. چاپ اول تهران: انتشارات علمی.
- دینکرد ششم (۱۳۹۴). آذرباد ایمیدان (=پسر امید). ترجمه مهشید میرفخرایی. چاپ سوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رواقی، علی (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. چاپ اول. تهران: مؤسسه تألیف، ترجمه و نشر آثار هنری. شهرستانهای/ایرانشهر (۱۳۸۸). آوانویسی و ترجمه و یادداشت از تورج دریایی. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.
- صائب تبریزی اصفهانی، محمدعلی (۱۳۳۶). کلیات صائب تبریزی، با مقدمه و شرح احوال به قلم امیری فیروزکوهی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه خیام.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی (براساس چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: نشر قطره.
- کارنامه/ردشیر بابکان (۱۳۹۷). بهرام فره‌وشی. چاپ هفتم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۹۶). «چند نکته دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه». قال و مقال عالمی. به کوشش مهران افشاری، شهریار شاهین‌دژی. چاپ نخست. تهران: انتشارات سخن. صص: ۱۱۳-۱۲۷.
- مدبری، محمود (۱۳۷۰). شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان، چاپ اول. تهران: نشر پانوس.

۱۲۲ پژوهش‌نامه فرهنگ و زبان‌های باستانی، سال سوم شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۱

معین، محمد (۱۳۷۹). فرهنگ فارسی.

منصوری، یدالله (۱۳۹۸). فرهنگ زبان پهلوی. چاپ اول. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (۱۳۸۷). کشف‌المحجوب، مقدمه و تصحیح محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران انتشارات سروش.

- Bartholomae, Ch. (1961). *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: W. De Gruyter.
- Boyce, M. (1977). *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranica 9a*, Leiden: Brill.
- Dkkkk -u Maiyyō-I Khrad (Pahlavi, Pazand, and Sanskrit texts)*. (1913). ed. Ervad Tehmuras Dinshah Anklesaria. Bombay: Parsee Panchayet Funds.
- Horn, P. (1893). *Neupersischen Etymologie*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trubner.
- Mackenzie, D.N. (1971). *Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.
- Mayrhofer, M. (1996). *Etyymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*. III. Heidelberg: Carl Winter Universitätsverlag.
- Reichelt, H. (1911). *Avesta Reader (Texts, Notes, Glossary and Index)*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trubner (1968. Berlin: Photomechanischer Nachdruck Walter de Gruyter & co.).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Investigating the semantic changes of two words *Gustāx*, *Naxust* (from the Middle Ages to New Persian)

Maryam Tayefeghashghaei*

Abstract

The Persian language has undergone changes from the past to the present day, and the lack of recognition and attention to these developments, syntactic and lexical, can cause a wrong understanding of the prose and verse texts of the previous centuries. Two examples of words whose incomplete knowledge has prevented their correct understanding in old texts, is examined in this article. We have examined these two words, "*Gustāx*" and "*Naxust*", which are used in both Middle Persian and Dari Persian, to show that these words have undergone semantic changes, and their meanings in modern Persian texts are more or less different from their meanings in Middle Persian texts. First, it is examined these words from an etymological point of view, and then with evidence from Middle Persian texts, such as *Meggg Khard*, *ēē kkddd*, and *rr ēērrrrrkkkkkk kkkll Kaaaæe* , and New Persian texts, such as Ferdowsi's *Shahnameh*, and mentioning the meanings and evidences found in new cultures, such as Dehkhoda's dictionary. It has been mentioned, we have stated their semantic evolution and we have

* PhD Candidate in Old Iranian Languages, Tehran University. Tehran. Iran. .
m_tayefeghashghaei@yahoo.com

shown that the word "Gustāx" has undergone semantic evolutions from the past until now, and the meaning that poets, writers and speakers have used in recent centuries is the result of an external reaction from the states of a person's inner spirit, as a result, knowing the different meanings and the course of its evolution is a way to better understand the texts. Also, the examination of the word "Naxust" has shown that although the meaning of "beginning" and "beginning" existed in this word, but in some cases the meaning of "then" prevails over the meaning of "beginning".

Keywords: Gustāx; Naxust; semantic transformation; *ēē kkddd; BBBBrrrrkkkkkkkkkkKKKineee* ; Ferdowsi's *Shahnameh*.

